

خدا جون سلام به روی ماهت...

تیمارستان متروک



ناشر خیلی متفاوت کتاب‌های کودک و نوجوان!

تیمارستان مستروکت

دَن پُبلَکی
رعنا باقریان کوشکقاضی

سرشناسه: پایلوکی، دن. Poblocki, Dan
عنوان و نام پدیدآور: تیمارستان متروک/دن بیلاکی : رعنا باقریان کوشکقاضی.
مشخصات نشر: تهران: نشر پرتقال، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری: ۲۷۶ ص.
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۲۳۹-۴
وضعیت فهرست‌نویسی: فیبا
یادداشت: عنوان اصلی: The ghost of Graylock, 2012
موضوع: داستان‌های وحشت‌آفرین
موضوع: Horror tales
موضوع: داستان‌های انگلیسی -- قرن ۲۰ م.
موضوع: English fiction -- 20th century
شناسه‌ی افزوده: باقریان کوشکقاضی، رعنا، ۱۳۷۲ - مترجم
ردیپدی کنگره: ۹ ۱۳۹۷ت۱۲/پ / PZ ۷
ردیپدی دیویی: ۸۱۳/۶
شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۵۱۹۵۹۰



انتشارات پرتقال
تیمارستان متروک
نویسنده: دن بیلاکی
مترجم: رعنا باقریان کوشکقاضی
ویراستار: محدثه گودرز نیا
مشاور هنری نسخه‌ی فارسی: کیانوش غریب‌پور
طراح جلد نسخه‌ی فارسی: امیر علایی
آماده‌سازی و صفحه‌آرایی: آتلیه‌ی پرتقال / سحر احدی
مشاور فنی چاپ: حسن مستقیمی
شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۴۶۲-۲۳۹-۴
نوبت چاپ: اول - ۹۷
تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه
لیتوگرافی و چاپ: اندیشه‌ی برتر
صحافی: تبرگان
قیمت: ۲۶۰۰۰ تومان



۳۰۰۰۶۳۵۶۴



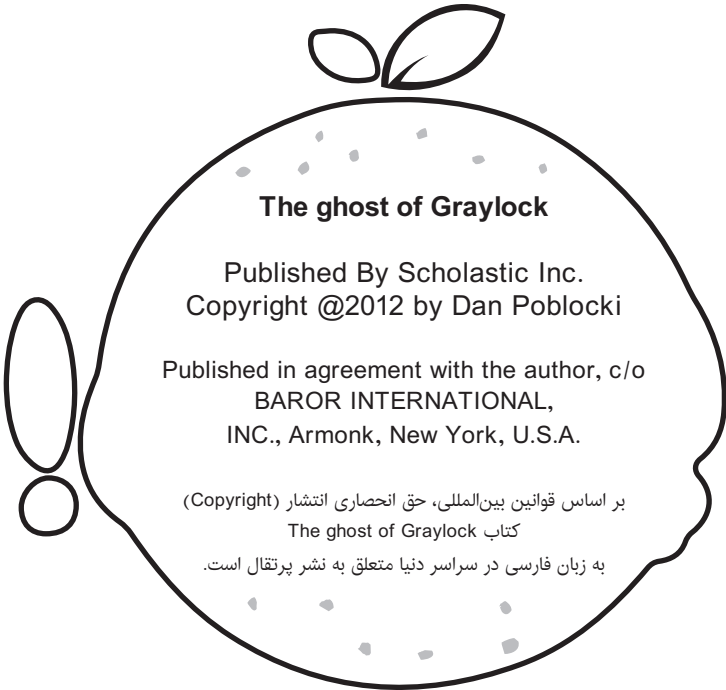
۰۲۱- ۶۳۵۶۴



www.porteghaal.com



kids@porteghaal.com



The ghost of Graylock

Published By Scholastic Inc.
Copyright ©2012 by Dan Poblocki

Published in agreement with the author, c/o
BAROR INTERNATIONAL,
INC., Armonk, New York, U.S.A.

بر اساس قوانین بین‌المللی، حق انحصاری انتشار (Copyright)
کتاب The ghost of Graylock
به زبان فارسی در سراسر دنیا متعلق به نشر پرتقال است.

این کتاب را تقدیم می‌کنم به کیرا فرام، اولین
شریک شکار روح من، و به کارولین مکیون،
یار همیشه همراه مکان‌های متروک.
ممنون از هر دوی شما برای
رفاقت و الهام‌بخشی‌تان.

آغاز

هر شهری برای خودش رمزورازی دارد. بعضی رازها هستند که اگر بچه‌ها در تاریکی شب و پنهانی درباره‌شان حرف بزنند، تبدیل می‌شوند به قصه، پخش می‌شوند و کامل می‌شوند و تغییر می‌کنند. بعضی وقت‌ها در شرایط خاصی، قصه‌ها افسانه می‌شوند؛ افسانه‌هایی که بنا به تقدیرشان ماندگار می‌شوند، حتی اگر بچه‌هایی که آن‌ها را بازگو می‌کردند، بزرگ شوند و ماجرا را فراموش کنند.

در شهری به اسم هدستون^۱، ساختمانی ویران به اسم گری‌لاک‌هال^۲، شبیه بنای یادبودی بزرگ وسط جنگل ایالتی ایستاده بود. آنجا زمانی بیمارستان روانی بدنامی بود که حدود هزار بیمار داشت. بچه‌های محلی اسمش را گذاشته بودند «تیمارستان جنگل» و بیشترشان هم می‌دانستند که بهتر است نزدیکش نشوند. از زمان تعطیل شدن بیمارستان، اسراری که داخلش بود باعث شد افسانه‌ای وحشتناک درباره‌ی قتل و جنون درست شود. اگر آن دوروبرها بزرگ شده بودی، شخصیت اصلی این افسانه - پرستار شیفت شب - از بچگی مدام به خوابت می‌آمد.

ماجرا با یک طوفان شروع شد.

یک شب دیروقت که بیمارستان هنوز باز بود، به‌خاطر طوفان و رعدوبرق تابستانی، برق ساختمان قطع شد. وقتی همه‌جا خاموش بود، بیماری از

Hedston - 1

Graylock Hall - 2

بخش کودکان ناپدید شد. صبح روز بعد کارکنان بیمارستان جنازه‌ی دختر را پیدا کردند که در اثر غرق‌شدن، کبود و ورم‌کرده، با صورت در نینزار کنار آب افتاده بود.

چند ماه بعد دومین بیمار هم غرق شد؛ باز هم طوفان و قطعی برق. بعضی کارکنان گری‌لاک به پرستاری که زمان وقوع هر دو اتفاق سر کار بود مشکوک شدند، اما چیزی نگفتند. بعد از غرق‌شدن نفر سوم بود که فهمیدند نباید ترسشان را پنهان می‌کردند.

سه کودک گم شدند و سه جنازه در ساحل پیدا شد؛ با دست‌ها و پاهای کوچکی لای علف‌های دریاچه و چشمان خیره‌ای به آسمان کم‌رنگ صبح، بدون اینکه چیزی ببینند.

اهالی هدستون نمی‌توانستند بپذیرند این مرگ‌ومیرها تصادفی باشد. برای همین هم پرستار شیفت شب را دستگیر و ادعا کردند جنون بیمارستان بر او اثر گذاشته و او را به این فکر انداخته که مرگ تنها راه پایان دادن به رنج کودکان تحت نظارتش است. یک روز بعد از دستگیری پرستار، پلیس جسد حلق‌آویز او را که با ملافه خودش را از میله‌های زندان دار زده بود، کشف کرد و به این ترتیب وحشت اهالی شهر بیشتر شد. با مرگ پرستار حقیقت ماجرا یک راز باقی ماند؛ رازی که تبدیل شد به قصه و قصه‌ای که تبدیل شد به افسانه.

یکی دو سال بعد بیمارستان تعطیل شد. گری‌لاک‌ها به حال خود رها شد تا بپوسد. اما در شهر هدستون داستان پرستار جنت هنوز سر زبان‌هاست. مردم می‌گویند داخل آن ساختمان متروک همچنان زنی با روپوش سفید در راهروها پرسه می‌زند و هر کسی را که جرئت کند وارد آنجا شود، با تق‌وتق کفش‌های پاشنه‌بلندش روی کاشی‌ها و به فاصله‌ی یک دست، تعقیب می‌کند. وقتی هم کسی را گیر بیندازد، به زور آمپولش او را به

سمت ساحل می‌کشد و زیر علف‌های درهم‌برهم دریاچه فرو می‌برد. می‌گویند وقتی آدم را زیر آب نگه می‌دارد، لبخند می‌زند. بالا را که نگاه کنی، از زیر سطح نقره‌ای‌رنگ آب، می‌بینی چهره‌اش محو است و دندان‌هایش سفید بَرّاق؛ خشنود از پیش‌بردن مأموریت جنایت‌کارانه‌اش برای پایان‌دادن به درد و رنج بیماران روانی. چه کسی جز یک دیوانه جرئت می‌کند به تیمارستانِ جنگل برود و پیگیر رازهای هولناکش شود؟ همه می‌دانند آدم باید عقلش را از دست داده باشد که همچین کاری کند.

بخش اول



راه فرار

فصل یک

نیل کیدی^۱ روی پله‌های ایوان خانه‌ی قدیمی خاله‌هایش منتظر رسیدن دوست تازه‌اش، وسلی بپتیست^۲، نشسته بود و کیف کوچکی روی پایش بود. کیف را از پشت انبار آشپزخانه‌ی خاله‌هایش پیدا کرده بود و می‌دانست که خیلی به درد بازدید از گری لاک‌هال می‌خورد. یک چراغ‌قوه‌ی کوچک برای تاریکی، یکی از سنجاق‌سرهای خواهرش برای بازکردن قفل‌ها، چندتایی کیسه‌پلاستیک برای جمع‌کردن مدرک، یک بطری آب، دوربین دیجیتال و یک دفترچه و خودکار توی کیف انداخته بود.

شب قبلش وسلی برای او افسانه‌ی پرستار جنت را تعریف کرده بود. داستان با هشدار جدی «از گری‌هال دور بمون... وگرنه...!» تمام شد، اما تمام چیزی که نیل می‌خواست این بود که به تیمارستان جنگل برود و با چشم‌های خودش ببیند این حرف‌وحدیث‌ها از کجا آب می‌خورد.

وقتی حرف جن و روح و چیزهای ترسناک می‌شد، نیل خودش را کارشناس می‌دانست. قبلاً، در نیوجرسی^۳، نیل و دوستانش بلد بودند با مقوا و ماژیک صفحه‌ی احضار روح بسازند. بلد بودند چطور از ارواح فیلم بگیرند و چطور دلشوره‌ای را که در مکان‌های تسخیرشده به آدم دست می‌دهد، تشخیص دهند. برای یادگرفتن همه‌ی این‌ها کُلی تمرین لازم

۱- Neil Cady

۲- Wesley Baptiste

۳- New Jersey